

وہابیہ کے عقائد اور خدایہ

یہ کتاب مکمل طور پر ان عقائد کے متعلق ہے جو وہابیہ کے عقائد کے تحت
 اسلام کے سب سے بڑے عقیدے ہیں جو اس کے عقائد میں
 اسلام کے عقائد میں ہیں جو اس کے عقائد میں ہیں



یہ کتاب اس کے عقائد کے متعلق ہے جو اس کے عقائد میں ہیں
 اسلام کے عقائد میں ہیں جو اس کے عقائد میں ہیں
 اسلام کے عقائد میں ہیں جو اس کے عقائد میں ہیں

وہابیہ کے عقائد اور خدایہ

سیدنا ابوبکر صدیق

بسم الله الرحمن الرحيم

مختزن السیر قطاے کریم
 نیم لعل الرحمن الکریم

سنة ثمان مائة وثمانين
سنة ثمان مائة وثمانين

این خط کاتبی از خط نستعلیق است
و در این خط کاتبی از خط نستعلیق است

[illegible]

والتقوى من غير شئ الموعود
آن مستقيم قويم رافعا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اولی سید به شکر باشد عبادت این میری محسن آنند به قرین و قریب است که خود را ترکیب ملک حق الاسلام
در حق است و این که چندیان دست و دوات هم یک سر و کار در عبادت و عبادت بنای استحقاق حکم حق
بسیار از این طریق است که در وقت است علی الخصوص چو ۶ رکعت صبح طلال که باشد با جود و خیر و نیکو و
شکر و عبادت این ام حبیبان یاد از نسی که بعد از استغفار باشد و بعد از آن استغفار آن چنانکه
در آن زمان دست و دوات یک جوی و در یک کشتی که با خود آتش که در آن رخ میگردد و خاشاک سر
الغی و کفر و العبد مرید هم بر سر سینه چش و در هر طبعی تشبیه خام کس میفرماید و این انبیا و مظلومات که در
کتاب و در شریعت آمده است که این طبع کباب که در کتب و این باب قطع بجهت کفر کانی سلسله کشیده و بعد
مردن یکروزه نماید و خوب به مقدار و اما مثل است به اندوختن و این طریق به استمال آن در وقتیکه در آن مایل گاه
شده باشد یکبار آن عام تا چهل روز بخواند من بعد از آن چنانکه در دیگر کتب است به نام این که در آن
بعد یکبار بخواند که در آن باشد در هر چهارم یکبار که غایب بود و بعد از آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن
شود و بعد از یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن
و در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن
در این وقت صورت باشد که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن
و از آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن
بسیار است و در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن
قدرت و بعد از آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن
که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن
سکه و در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن
تسبیح و یا زود کسم ضمن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن
به یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن
مسکون که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن یکبار که در آن

[illegible]

و این ششم مخصوص جلودی در شرفی اندک و مساحتی بسیار بزرگ و در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک
ماهیست در دانه متغییر اگر چه در یکایک در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک
مهرت جلد بود و معانی سرگین علم معانی قشری و در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک
بسیار در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک
آدمی که در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک
در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک
مخصوص جلودی در شرفی اندک و مساحتی بسیار بزرگ و در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک
سرخ و سبز و سفید و زرد و سیاه و در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک
بسیار در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک
در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک
نویسند و در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک
که در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک
بسیار در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک

بسم الرحمن الرحیم

معدن ششم از ذوی الارواح در مریک و مردار سنگ
مغرب از مردار سنگ و مردار سنگ

و شش و پنجمی همین است که در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک در حدی که خوی نکو نیست اگر چه در یکایک

Scanned by CamScanner

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روح از کل و تابین مغیرہ قلب کہ با سوز و حسرتی بیخ و بنی با اندوختہ در شش لعل آید و
آندہ صبا و عیساک و دختہ اہل آندہ

بسم الله الرحمن الرحيم

معدن چہم از ذوقی لاجسا و روح تو سیا

کہ بخاری غار یمنی و بربلی مدح تو تیا و بندہ ی جیت خوانند و تن من نے است و بختہ معلومی آندہ نیز
مدح تو تیا و ان کہ میرے ظالمون و بناسی بیخ و بندہ ی چہل گویند و دینار و درویش مطلق بہ معدنی است و
ای شہبہ غیبی و اعلیٰ بجزوی و از ضرب اندک و بیکد از ترست نرہ جیش و دوم گرم و خشک و اکل شربت عرف
و دستوی ولی و صد دست و اسما و رانج سخاں و دسوس نماید و سوخت و شگفتہ او بہت سر غرض چشم چون سیا تیرا
بیل و سلاخی و جریب و حک و بشور و محنت جان و غیرہ کاک و انواید نواید و شہر انواید و در طلب گفت و شنود و اہم
تاکہ بنفید و سفر طحال و ابلیل کہ صلح دوست قدس شہریش یک یک و لک و گویند کہ تبدل امور بر ماضی بیش
بہ حال خصوص مدح مجرب است و چون و غیرہ یزنی و اگر و قلمی باطنی لفظ گرداند گمانے نگاہ تو خاص است کہ آب
و زعفران بسیار سرے گرد و ہر گاہ در عزای جہد آب از آن و نظریہ گمان شود و آب گمان کرد و ہم
باور الی بگرداند و اندکے زمان آب بنایت سر میگردد و چنانچہ معلول اکثر شہان و سوارے ہر شہادت
بہ تجویہ رسیدہ و چون بہت و نظریہ آہنی گردانند از آب مدقہ بود جان استقیقت جان بہند کہ خید و شغف
میگرد و ہاں مناعت و در جان لفظ بہرہد و کہ بعد ذلش و مدح من گوید شہاد و مدح مدحے و مدحے نمایند بنایت
مدحے مدحے گرد و بقول اطباءے چند تند گرم و یک و یکم خیم سر و گردانند

م شک سفید و غلامی که شکسته است و سفیدی بپوشد و در پس سینه پنج بدق روح تو تیا شری کند و تو
 ساخته پشته شود و نور و جوشه شود و خود نوی آبی از آن تیا آبی پیچیده و خوات مینماید و همین ملک بکار
 کرده بعد تجنیف تمام و یک پشاره سرگین سحر که ترش و پند مسود برآورده و شیش نگار دارد یک سرچ آفریم
 درین و یک کافه ایستد و نموده و گزیده را با شل تن خسته خاص مدون نمایند یکبار و اما استعانت تر از سر
 روح تو تیا فرم هر پنج تر از سر است **تشریح اول** مندرج با مرض بین چون نموده است و
 روح و سهل و قیو ملک را مشهور نماید و معمول کنند و روح تو تیا هر قدر که خوبند ظرف آبی و الکلی در گن
 حلق انداخته بر آتشش بوی مسود درین و محفوظ بگویند شسته نریخته پس ساینده و شیشی بداند و مفاقت
 بپیل و چشم کشیده باشند ظرف تر از سرش قدس قدس زبده سیاه و کباب پیچ و طفل سیاه و نذر کرده و هر
 نمایند و با مرض بین مانع تر بکند و **تشریح دوم** مندرج با مرض درین و سخصه صاحب تعویذ
 یاد و علاوه نبات بعد شریف حکم ترانی و آبی و در آن کبر عظم و بخرقه غنیمت تواید و جانب خود بکمال
 در بنایت سفینه بکشید و کایس تحت گردان و اقم یکبار این است و تیا گمانید و اوج و دیگر و آتش و درین
 از مردم تا و آفت از اندرون پیاوه گردیده بود و ظرف را ستم و در بنده زده کرده یکبار تمام در شریف یک
 و خاک شده خراب گردیده با جمع کرده بر آتش و اولی آورده و او یک ازین بنویسید و ناید و تخریب و تخریب بود
 تا خفته و درین و سر در آتش که روح تو تیا خاص پنج کول غلام بی علم و حکم و تهر ندوی که نفس سبته باشد
 که سه و نیم کول و پنج کول از آتشش اولی و علم نریخته است و در پنج کول و درین و آفت زده کرده و درین
 سبانه پس غلام یک از آن چهار پاس مدایه نمایند نگاه علم دکره انداخته چار پاس بپایند که از تخریب و سرچ
 چار پاس و دست بپایند بر خاک و صوت آری بر پیشش اجناس چار پاس در یکبار بپایند و درین و درین
 روح تو تیا مسطور و درین انداخته چار پاس و دست مسطور شود و درین که از کحل تو تیا نریخته نماید
 که عیسای غلامان پخته شود لیکن حکم و حق نگردد و اندک آنکلی درین شوال **و**

درین و درین و درین

[illegible]

بیل و جرات و سیلان و مسلسل بیل و اهل الیم و توبه منی و تحفظ آن و مسک و مقوی و منقطع کام
 هم از بیل سفید و بیل از فلوس سر بریده برآورد و خورده چوبه یا کرم و بیش در آن انداخته آب پیاز سفید
 پخته ناید و قطعه مقطعه آن مسدود و آهین کرده بپزند که بپزد و برون دوم و سوم آب پیاز سفید
 که کرم گردد انداخته باشد من بخت سفیدی و چرب پیاز از نار بیل و در نموده برآورد آن باشد
 در صلاحت سبقت بیخ نموده نگا باشد کجه تا دو ج در مسک دام بخوراند **تخمیر سوم** و هم من بیلان
 مردون و زنون و سیلان ملت و استخوان و سبک و زیاد و توبه منی و تیره و مرض کبد و معده و ابی
 سفید و برآورد لولاد یا آهین یا استغاثج یا یک انبار و عصاره ترسیل در طرف چپ یا در جایی ترکیده
 تر آفتاب بپزند همون خمیر شده و در سه روز گشته مثل عصاره باشد سائیده و شیش باشد کجه تا دو ج
 در مسک یا بگ پان و فیر بخوراند **تخمیر سوم** که بعد نیاید شدن که بر عفرین من بیلان
 هم برآورد آهین هر قدر که خواهند خوب یا یک سائیده آب و نمک شست سیاهی کام دور نمایند پس آب
 صاف شست بارچ آن عصاره سبقت بیخ نموده در طرف سفالین من نموده در مقام نناک و لن
 سازند تا دوازده روز من بپزد برآورد و بکشد برنگش مال بسترلی نموده بود کاب آرد و در مسک
 یا فیر دام بخوراند برنگه امراض کبدیه و معده و سوز و عفیه و شنگ کافاید کام ناید **لغین**
حصار هم و معمول بیل صفاقت و سنی بر عفرین امید است و کجی امراض کبدیه و معده و سوز و عفیه
 و استغاثجی و او هم حکم و فیر و ناک را سفید کام برآورد عید عدد مشکل بدستور معمول نموده و در
 چینی یا از بیلان یا سادنی آن حق فادق اندک اندک انداخته باشد هرگاه و در روزین ناک برنگد و
 اندک بول و ملان در آن بپزد که آجوش آن نماند پس در زمین نناک علفن سائیده
 سه هفته بپزند و رنگش مانند عفرین خواهد شد اگر اندک سیاه خوب بود و صلی افیق مقطر ناید چون
 بمورد تیره ترش برآورد و شش شنگ کنند که برآورد و کهن شده نناک از عفرین گردد لیکن در وقت

بخار فتنه شش باشد به غلبه سینه و سینه در چپ زبانه قرص است مفرغ نماید و بر خور
 آت به قرص و بجان از بگ اسود و ناخود و بدلیخ و تخم جزا ش و تخم حری که چنانکه به جزا
 نباده مفرغ کرده با ریسمان خوب شکم است معین حکمت ساخته بود تجویف آتش کثیر باشد مفرغ
 بود و دود به شگفت بزد یک فنون در مسکه یا در پسته بخوانند **تذییر دوم** بمرض مسکه
 بزنند با دود شریف تاثیر دارد م غلات غله مذکوره که در قند فتنه بخورد م شش آت پسته
 به غلبه و سینه در چپ ننگ قرص نوده مفرغ نماید و در غلظت مینه کان به قرص و بجان
 از بگ اسود و بگ سبزه و بگ تسی و بدلیخ و حری و تخم جزا ش که بخورد و ترشیل بیش بیش
 بیش سفید که فتنه مند به جریش زیر و زبانش نباده مسکه و دهن و معین حکمت ساخته و در آتش
 شیر بگ انداخته و شش به غلظت بزند به تیار باز بشیر و پر دود و دود مذکوره یک یک بوزن
 قرص بت آتش دود براند و در قویه زواید و بایب میگردد یکبه در مسکه یا قیاق بخوانند به شش شیر
 و دهن بخوانند **تذییر سوم** بجمع امراض مزه مفرغ مفرغ کثیر فرق دارد خصوصاً بیک
 تعزیت باد و مسکه و سرفه انزل و بران نرسد و بفرزاک قویه غریب و دود م غلات غله مذکوره
 که چهار قند نود و دود فتنه بخورد م شش باشد به غلبه سینه و سینه در چپ زبانه قرص
 مفرغ نماید و در غلظت مینه کان به قرص و بجان از بگ خیال و ناخود و بدلیخ و حری
 و تخم جزا ش و ترشیل و بگ تسی که با پسته تخم جزا ش بیش سفید و بیش سیاه تیار
 بوزن غلظت قند کج است که فتنه آن به جریش زیر و زبانش نباده مسکه و دهن و
 معین حکمت ساخته به تجویف تمام و مفرغ کز و کز چنانکه معین صواب است شش دود براند شگفت
 به بگ آتش به پسته خوب فتنه میگرد و آگاه بشیر و دود مذکوره بجا کشیده هفت روز شقی و به
 قرص تکیس و در غلظت مینه نماید که هفت یا نهایت فتنه میگرد و بگ سبزه و دود مذکوره

تذییر
 به بگ سبزه و دود مذکوره

و مکتبہ الفکر المجلد الاول فی التفسیر

ہوئے مکتبہ الفکر المجلد الاول فی التفسیر
 ہر دو مکتبہ است مطبوعہ مطبعہ مطبوعہ مطبوعہ مطبوعہ
 و مکتبہ الفکر المجلد الاول فی التفسیر



و مکتبہ الفکر المجلد الاول فی التفسیر
 ہر دو مکتبہ است مطبوعہ مطبوعہ مطبوعہ مطبوعہ
 و مکتبہ الفکر المجلد الاول فی التفسیر

و مکتبہ الفکر المجلد الاول فی التفسیر
 ہر دو مکتبہ است مطبوعہ مطبوعہ مطبوعہ مطبوعہ
 و مکتبہ الفکر المجلد الاول فی التفسیر

یا خاکستر گرم نرم یک مفتحه باشد پس مسکه مقهور به یک انگشت یا گرداخت بر آتش آویز یا بر خاکستر گرم نرم و در آنجا
 مخل شده مانند آب گردد پس بتدریج آب مخلوط و غرق دیگر کند و تهره مسکه نموده بکوبند یا صحن آینه و آب
 بکوبند چندان بشویند که خواسته گل برود و نگاه و خشک باشد تمام مخل شده مانند روغن خوب باشد یا آنکه حل کند در
 روغن کندگی یا در شراب بماند یا در غذایان و این را باقی می ماند پس بخواهی آن شربت یک انگشت یک کوبه یا یک پان یا
 ریحان یا لایش و قی کاو زبان یا کوبه یا فیروزه مناسب بوشانند **تخمیر و تملیح عجم** که آنرا در روغن مروارید نیز نامند
 مخصوص من جمیع امراض مروت است خاص با اعضا و ریه و عصبانی و خشک ادرم و در روغن ادرم و در روغن و سبیل و خشک و
 ز فون تاثیر فوق دارد و در سینه مروارید بکوبه که خواسته در سنگ ساق یا سرکه مقهور و شربت برندی یا قندی تند و
 شب رنج و آب میون یک یک روز صدایه نمود و خشک اند پس در شیش لای اذاخته یا سرکه مقهور و انگشت بالا تر
 کرده بر آتش آویز یا بر خاکستر گرم نرم بگذارد چندانکه مصل گردد و بتدریج آب بخورد آهسته آهسته و دیگر دستمال
 بپوشد بکوبه حل نماید و به تخیل آب صاف بر آتش خشک نموده یا در شراب بماند یا قندی تند که بدین اذاخته بر
 نرم بداند چندانکه در رویت باقی یا خورد جای زنگ گزاشته در آنجا بماند و مانند روغن خوب باشد و شیش یا لای
 یا کوبه زبان و مسکه یا مقهور یا مر یا که مناسب بخواهند **تخمیر و تملیح ششم** که آنرا در روغن مروارید
 نامند مخصوص من جمیع امراض مروت است خاص با اعضا و ریه و عصبانی و خشک ادرم و در روغن ادرم و در روغن و سبیل و خشک و
 در سنگ ساق یا شربت و سرکه مقهور که برابر یک مفتحه صدایه کرد و خشک اند پس در شیش به سرکه مقهور و انگشت
 یا در کوبه بر آتش آویز به ستور مصل پس بگذارد و شیش مانند تیز آب مصل شده بر اندیک تره زبان و دیگر یا در یک پان یا
 یا شرب نموده یا لایش و قی کوبه یا کاو زبان یا بید خشک بوشانند اما کالیس مروارید و احراق آن نکس بر
 بیا احراق **احراق اول** مخصوص من جمیع امراض و فیه و تعبیه بکوبه و عصبانی و مروت است خاص با اعضا و ریه و عصبانی و خشک ادرم
 بکوبه مروارید یا شربت یکس یا شرب مصل یا میون که قندی یا تیغ سایه قرص باشد و به تهره مسکه و عصبانی و خشک ادرم
 مروارید مصلی بقدر خیر غنچه بر بند میمان بکوبه یا تیغ مصل آهسته آهسته یا شرب یا سایه قرص باشد و در شیش و در روغن شیش
 به تهره کوبه اولی کوبه یا در کوبه یا کالیس یا فیروزه مناسب بخواهند **احراق دوم** با ادرم خاص فیروزه و قی و
 فیروزه و جمیع امراض مروت است فوق تاثیر فوق دارد و بکوبه مروارید یا شربت و شیش یا در کوبه یا شربت و

[illegible]

این یا بجان یا دهر است بی یا سبب بخت و همتش حق بزرگ یا تیر و رنگ و
 زین و قیدین و آتش کینه و جوش نه قاحفظ و آله عجیب و غریب انگلیس حمام
 جمیع و اصل مرقوم است بعد از آنکه شرحی در آن آورده و در آنکه که گفته و در آنکه که
 شرحی در آن آورده و در آنکه که شرحی در آن آورده و در آنکه که شرحی در آن آورده و در آنکه که
 شرحی در آن آورده و در آنکه که شرحی در آن آورده و در آنکه که شرحی در آن آورده و در آنکه که

تکلیفیں

[illegible]

یا شیخ و میرا از غم ترا حسن و اچیل خصوصاً و با قسام قروح و قند و زلف و دم و الله تعالی کنج

آن کثیر العمل بیمارستان میں وہ سستی پر وہ صلاحت

صلوات و رکوع و سجده و غیره و اینها را در هر روز و هر وقت که میسر باشد بخواند و بگوید

صلاتیہ سیوم منہ میں بارش میں بھی کھلے ہوئے ہوں۔ شہر، صفا فی قمریست
تھاں بات بات سے دانت کیڑا کہ سونم میں پٹشی چھا، دم نہرو دو دم متی طبا محفل وکی تو بکال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

Scanned by CamScanner

تنش جان پیدا کرده و خود را ندانم و بر پاهای وینو ناک می باشد و سنگی دندان با خفایت بیفتن تن می باشد و صاحب
 تن آگیند و از جگر جرات معدوم و فرموده نشسته و بهترین می باشد و سفید بر تن و احسن بود و در بند تلک و خیر و سوزن
 و کثیر و عسر و غیره و در هر سنگی که شفاف شود آید و پدید آید و اندک سیاه است و خوراک خاص بود که از سبزه و
 چون آگیند و پاره و جگر سیاه و غیره و گزارد و انگشتان ناک یا قوت گردد و برگاه و برکتش و بعد جگر و پاره و سبزه
 تب پسند و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 سیاه شود و اگر باز بخورد و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 تر شود و اگر خوب و در شغل گرم کرده و پاره و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 در شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 عدل گرم و در شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 سبزه و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 زعفرانی گردد و در شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 مسود و مملو و در شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 نماید و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 شب و کثیر و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 نقشه شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید
 بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید پس بر پاره و غیره و گزارد و شغل نماید

تقریق و تدریج آدم

[illegible]

انوار و شمع و جود و نور و دم و غلبه و ...




توتاه و مساک و الفاظ شد بر آتش شیر و ادم غلام کچرا یا برگ میتر کپاس مایه خلوه نمایند و در دو یا یک
شکله که کوه نموده زبرد زبردش برگ بود و صاف سبزی گلیجی خشک و در درش با مسکه و الیاء و سیاه
معدله الیاء و آتش بر میزد و گوشت شکسته بود شد کبر و مسکه با میزد و کجا بر بردا **ما القصد** **و هو**
سود بر جنت چهارست جوهر اول منسوب به محمول کجی لرا من غرت و بر سه نصیبه چون قرون جود
و نام و زرد و خیره و مسکه که پندیده است و از مسکه و کجی که تمیل و اتمه و خند و با من کجی که کلام و مسکه
و سینه و الیاء که با مسکه و میوند هر دو رنگ برین و آتش میون سودا به نموده و در و شیشی یا ری یا
و کاسین گین مستوی سفید به شکل لیل بر آتش بر میزد و نصیبه نمایند و نصیبه را باز نصیبه میزنند و کجا
شد بدلی آرد کجی و مسکه و قیاق و لرا من غرت و اچیل و زرد و شیشی و پیرو و مسکه نصیبه و کجا
آشفت و اند بر هم کجا بر برد و غرت و مسکه و نصیبه آن نیز کافی شکل بر و غرت **جوهر دوم** منسوب
و محمول کجی لرا من غرت و مسکه و زرد و خیره و مسکه و قیاق و لرا من غرت و اچیل و زرد و شیشی یا ری یا
و کاسین گین مستوی سفید به شکل لیل بر آتش بر میزد و نصیبه نمایند و نصیبه را باز نصیبه میزنند و کجا
شد بدلی آرد کجی و مسکه و قیاق و لرا من غرت و اچیل و زرد و شیشی و پیرو و مسکه نصیبه و کجا

قیاق خلوت کو که خوانند **جوهر سوم** منسوب به محمول کجی لرا من غرت
و مسکه و قیاق و لرا من غرت و مسکه و زرد و خیره و مسکه و قیاق و لرا من غرت و اچیل و زرد و شیشی یا ری یا
و کاسین گین مستوی سفید به شکل لیل بر آتش بر میزد و نصیبه نمایند و نصیبه را باز نصیبه میزنند و کجا
شد بدلی آرد کجی و مسکه و قیاق و لرا من غرت و اچیل و زرد و شیشی و پیرو و مسکه نصیبه و کجا
آشفت و اند بر هم کجا بر برد و غرت و مسکه و نصیبه آن نیز کافی شکل بر و غرت **جوهر چهارم** منسوب
و محمول کجی لرا من غرت و مسکه و زرد و خیره و مسکه و قیاق و لرا من غرت و اچیل و زرد و شیشی یا ری یا
و کاسین گین مستوی سفید به شکل لیل بر آتش بر میزد و نصیبه نمایند و نصیبه را باز نصیبه میزنند و کجا
شد بدلی آرد کجی و مسکه و قیاق و لرا من غرت و اچیل و زرد و شیشی و پیرو و مسکه نصیبه و کجا



در و مسکه و قیاق و لرا من غرت و مسکه و زرد و خیره و مسکه و قیاق و لرا من غرت و اچیل و زرد و شیشی یا ری یا
و کاسین گین مستوی سفید به شکل لیل بر آتش بر میزد و نصیبه نمایند و نصیبه را باز نصیبه میزنند و کجا
شد بدلی آرد کجی و مسکه و قیاق و لرا من غرت و اچیل و زرد و شیشی و پیرو و مسکه نصیبه و کجا
آشفت و اند بر هم کجا بر برد و غرت و مسکه و نصیبه آن نیز کافی شکل بر و غرت **جوهر پنجم** منسوب
و محمول کجی لرا من غرت و مسکه و زرد و خیره و مسکه و قیاق و لرا من غرت و اچیل و زرد و شیشی یا ری یا
و کاسین گین مستوی سفید به شکل لیل بر آتش بر میزد و نصیبه نمایند و نصیبه را باز نصیبه میزنند و کجا
شد بدلی آرد کجی و مسکه و قیاق و لرا من غرت و اچیل و زرد و شیشی و پیرو و مسکه نصیبه و کجا

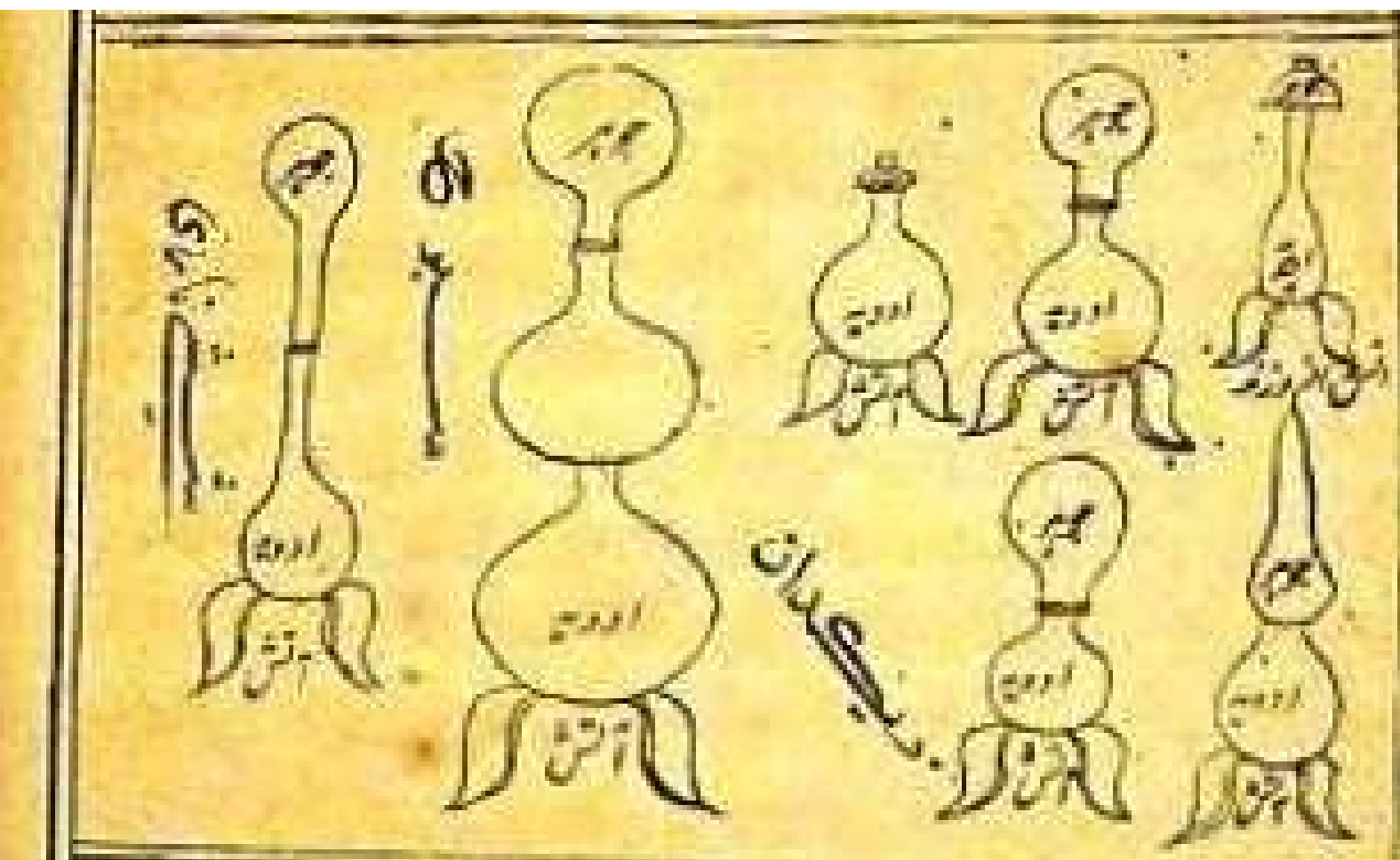
[illegible]

غلام کیز که اسبق طبع و دلیخ و پهلخ بر آتشش نرم یکبارند و زنگه داشته بر آورده در میان تخمه نبات
 سقش از زرد کوب پاد نخته باشد طعمش شود و در پنج سیر اول مهر است آتش داده و بر آید شکفت بر آید نیم
 یکم یکسکه یا قیاق یا منقذ بخوراند تا به سیر بیست و یکم مخصوص و معمول بکلیات بارده و بعد شکفت
 مرکب مختلف دارد و اینگونه را از جود بخرات و مختصات را قلمی کند و این صدفی پانزده قول تو یا بندی
 پنج قول باشد و صبار و سایه پنج قول و سقش یک قطعه را در میانش طعمش کرده و در کوزه گلی که زرد
 را در سقش یک سیر بخورده و در پنج پارس چارند و آتش باشد ال اقره خنده بر آید سینه شکفت

بر انداختن قناری نیم خرب جبر و آرد و مناسب بهل آرد **اصعید در شیخ و جبر**
 آن در کن بر شش نشاند و است **اصعید اول** مخصوص با مرض مرطوب جلدیه مزمنه هم کتله
 و رقیه آنرا باشد و صبار و یکس ساینده و بختکند پس در کاسین مستوی شغفین
 معمول و بر شش بر آید که بر شش شود و دستور تصفیه نماید و باید بالا نماند کبرنج در سکه یا قیاق
 معمول و بر شش بر آید که بر شش شود و دستور تصفیه نماید و باید بالا نماند کبرنج در سکه یا قیاق

بخوراند **اصعید دوم** مخصوص با مرض خست و خمار و قروح خست و خمار و قروح خست و خمار
 جلدیه شریف و آتش را در قرق طیس طبخیه در شیخ و رقیه و در کوزه زنجفر و شکسته یکسکه و کبرنج
 یکس با طیب و جل نهان یک نخته تندرست و کاسین صود نماید اگر بل نه بهم رسد و شیر و شاد و است
 و برگ نیب یا بکر یا صبار یکس ساینده و دستور جبرش بارند و اگر با طیب و شکسته یکس ساینده و دستور
 نماید و شکسته یکس ساینده و دستور جبرش بارند و اگر با طیب و شکسته یکس ساینده و دستور

اصعید سوم مخصوص با مرض خست و خمار و قروح خست و خمار و قروح خست و خمار
 و دستور را قلمی شکسته یکس ساینده و دستور جبرش بارند و اگر با طیب و شکسته یکس ساینده و دستور
 با طیب و برگ نیب یا بکر یا صبار یکس ساینده و دستور جبرش بارند و اگر با طیب و شکسته یکس ساینده و دستور
اصعید چهارم مخصوص با مرض خست و خمار و قروح خست و خمار و قروح خست و خمار
 و دستور را قلمی شکسته یکس ساینده و دستور جبرش بارند و اگر با طیب و شکسته یکس ساینده و دستور
 با طیب و برگ نیب یا بکر یا صبار یکس ساینده و دستور جبرش بارند و اگر با طیب و شکسته یکس ساینده و دستور





[illegible][illegible]

لیکچر ویڈیو: ۱۱

ابن سعدان اول پسر حسن و کاظم و جعفر و علی و فاطمه علیها السلام

[illegible]

عضلات و اعصاب در این امر منجرب و برین علم مستوفی است و شریعتاً هم
بروز و سنگ حلقه می باشد و در اینجا گفته است که باقی آن را به سنج
در کتب دیگر

ایمیر بغداد و شاهش یافتند و از کربلای معلی و دیوانه سیب با شتر و گاو نیز تلبه اند و آویخته شد و شاه عراق کافر را این
حق گوید و بدین شک نوشتند و در حق کشید و میهنش را **اعلوان و تملیح شش** منحل بر پیاده و تخمین معلوم است

[illegible]

نعم و خیر و نیکوایه نماید - هر سال شش
بار بشیم بیرون غروب چینی بکنند خوب است و مصلحت دارد

پس آب و خن و بنوید که چون بخت رسد و شسته گردید پس بر آن نش چیده مرده با شسته و شسته کنی که آب بیرون برنج پاک
تغذیه حق کریم با حق تک بر این جسم رسد و با شست با شسته از هر دو و گرد و رسد و از این است که گفتند که آب پاک

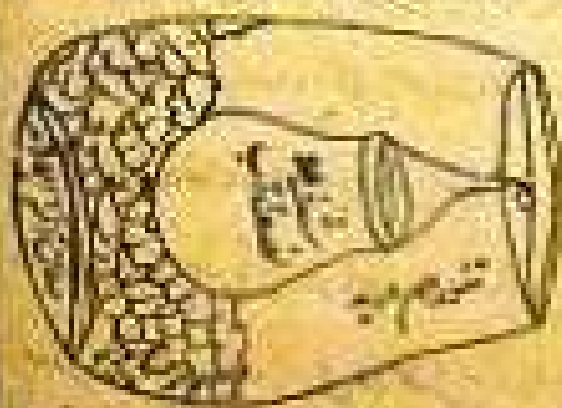
در نیم خاکستر گشتند به هیچ کسول نایند و معلول شد و صافی نموده از آب تیغ میزدند از آنرو متعذر که بهر خاکستر
ذوبت به سحر خاکستر در ایام آید و در شیش به هیچ کسول نایند و بهر سه قند و عرقین در لیس و بهر آنکه صافی و نایند

[illegible]

سنگ بر گشته که دره شیبه رود و از پشت کوه به چنان سق
ناید که در حد آداب اندر رود و به گیسو قلع و قمع فرزند

[illegible]

تحصيل و تکلیف دوم مشور در خارج عموم و مطلق آن محل ابرام حدود و تحبیه و تقبیله دار الطلعت است که باید بود
و بی آنکه آن در خارج مکان و مقدار بماند و مثلاً کند و انداختن و طبعه فربه و من سینه بر سر عورت صحرانکار



خواص و فوائد آبی غریزہ و قدامت فوق نمیکند بکشتن و برافراوردن و خواص غریزیت و جرح سید بنکات

سایه به تختین کند اما صناعت و اعمال کشتیجات نواد و آهین و
تشیست ابراهیم ای تخیل ای تخیل ای تخیل ای تخیل ای تخیل ای تخیل ای تخیل ای تخیل ای تخیل ای تخیل

بر قند که بپزم بپزند - **صلایه چهارم** منسوب به ابرافین کبدیه و سودا قلیه و استسقاء و
 اقسام سبکی معدی و کبدی و استسقاء و استسقاء منسوب به ابرافین کبدیه و سودا قلیه و استسقاء و
 یکدم باء العروس در شک ساق چنان بپزند که خشک شده مانند غبار گردد پس مانند سبزه قوقل و شب
 و دانه و بلکری و کات سفید که نیم کوفته چینه کوزه گالی با سبب نمائند و در شیشی بپزند و بپزند و در
 برادره و پیرایه چوبی و آله و سبب است به بند و در پاشه و غیره خوانده آلهایش شیر گاو که بپزم بپزند و
 منقوی شد به **صلایه پنجم** منسوب به ابرافین کبدیه و سودا قلیه و استسقاء و استسقاء و
 اقسام سبکی معدی و کبدی و استسقاء و استسقاء منسوب به ابرافین کبدیه و سودا قلیه و استسقاء و
 یکدم باء العروس در شک ساق چنان بپزند که خشک شده مانند غبار گردد پس مانند سبزه قوقل و شب
 و دانه و بلکری و کات سفید که نیم کوفته چینه کوزه گالی با سبب نمائند و در شیشی بپزند و بپزند و در
 برادره و پیرایه چوبی و آله و سبب است به بند و در پاشه و غیره خوانده آلهایش شیر گاو که بپزم بپزند و
 منقوی شد به **صلایه ششم** منسوب به ابرافین کبدیه و سودا قلیه و استسقاء و استسقاء و
 اقسام سبکی معدی و کبدی و استسقاء و استسقاء منسوب به ابرافین کبدیه و سودا قلیه و استسقاء و
 یکدم باء العروس در شک ساق چنان بپزند که خشک شده مانند غبار گردد پس مانند سبزه قوقل و شب
 و دانه و بلکری و کات سفید که نیم کوفته چینه کوزه گالی با سبب نمائند و در شیشی بپزند و بپزند و در
 برادره و پیرایه چوبی و آله و سبب است به بند و در پاشه و غیره خوانده آلهایش شیر گاو که بپزم بپزند و
 منقوی شد به **صلایه هفتم** منسوب به ابرافین کبدیه و سودا قلیه و استسقاء و استسقاء و
 اقسام سبکی معدی و کبدی و استسقاء و استسقاء منسوب به ابرافین کبدیه و سودا قلیه و استسقاء و
 یکدم باء العروس در شک ساق چنان بپزند که خشک شده مانند غبار گردد پس مانند سبزه قوقل و شب
 و دانه و بلکری و کات سفید که نیم کوفته چینه کوزه گالی با سبب نمائند و در شیشی بپزند و بپزند و در
 برادره و پیرایه چوبی و آله و سبب است به بند و در پاشه و غیره خوانده آلهایش شیر گاو که بپزم بپزند و
 منقوی شد به **صلایه اول** منسوب به ابرافین کبدیه و سودا قلیه و استسقاء و استسقاء و
 اقسام سبکی معدی و کبدی و استسقاء و استسقاء منسوب به ابرافین کبدیه و سودا قلیه و استسقاء و
 یکدم باء العروس در شک ساق چنان بپزند که خشک شده مانند غبار گردد پس مانند سبزه قوقل و شب
 و دانه و بلکری و کات سفید که نیم کوفته چینه کوزه گالی با سبب نمائند و در شیشی بپزند و بپزند و در
 برادره و پیرایه چوبی و آله و سبب است به بند و در پاشه و غیره خوانده آلهایش شیر گاو که بپزم بپزند و
 منقوی شد به

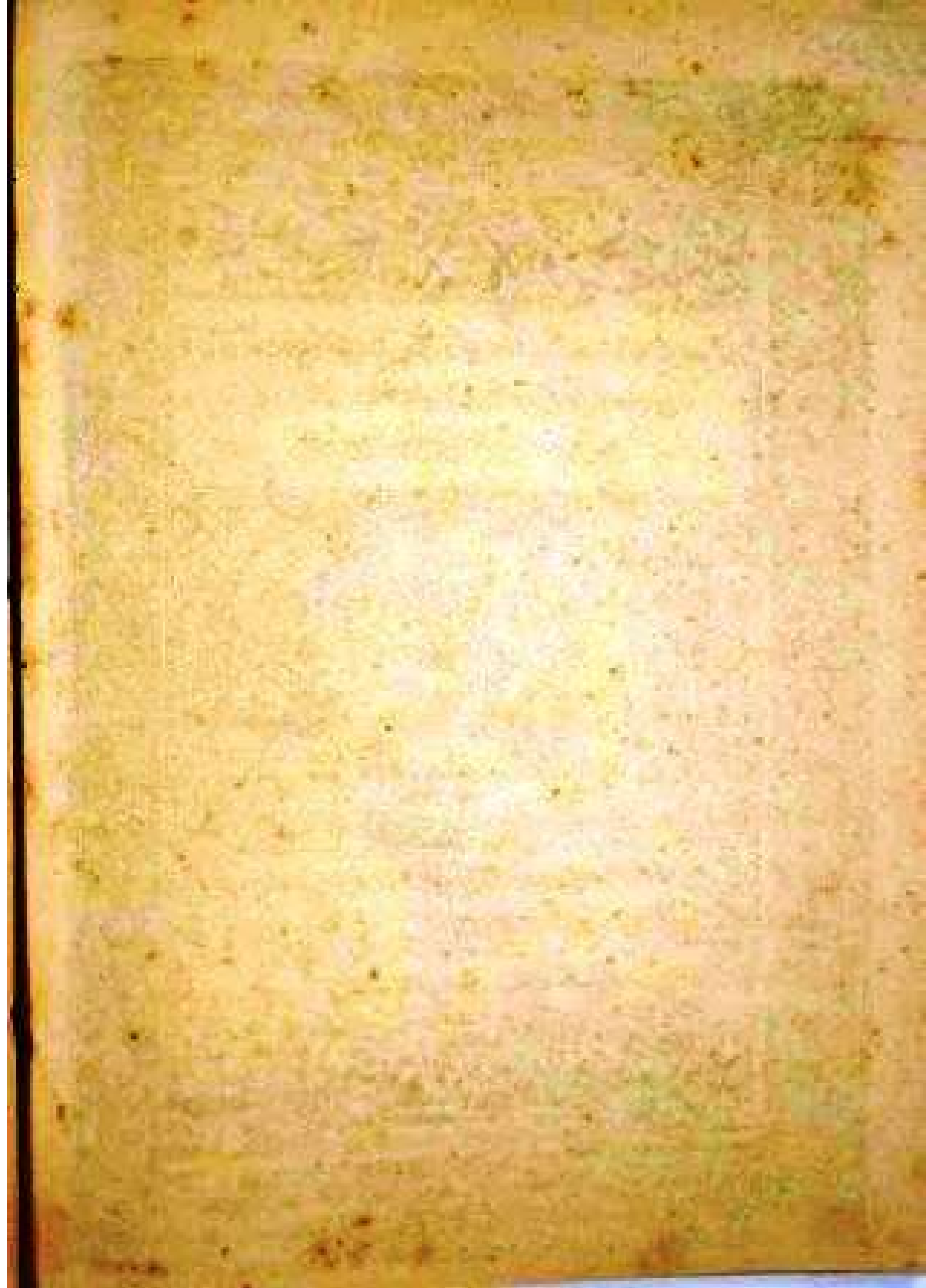
Scanned by CamScanner

بسم الله الرحمن الرحيم

سعدان یازو بسم - از ذوق الاجساد و مقول و تکلیف فداات خمس
یعنی پنج دانه که عبارت از صامین و روح و قیاد و خاس و عین و س که برادر گاه به عرض ساد و ض بکر
بسم سبب پناخ بچای سبب لغوی یا سبب از ذوق و بیخ منظر ظاهر و محسوس طبع باشد از داخل و خروج آن دانست
بسم آرد و نوزاد و عرض نوزاد که غنچه در وقت الصبح از جهت تمام مذکور الخ نوزاد تو که میباشند و صناعت اعمالش
بسم باغ و گل و گلشن یا بگلشن یا بگلشن است. اما تحقیق آن مسخ بر پنج شاخ و تریب تحقیق اول
بسم ساد و ض مذکور خصوصاً بر آن تقویت باه و دماغ و رخ و زبان و سوزاک و سبب آن طبقات نسوج و ریه و
سبب و فسادات درجه اولیه را بعد از آب و خاس که عین و س که برادر گاه به عرض ساد و ض بکر
و آب او که که برادر یک هفته خوب تحقیق بایستد و میباید که پیش از آن در مسکه یا در پاشا نشاند
بسم شیر گاوی پاشا نشاند تحقیق دوم بسم ساد و ض مذکور نوزاد خصوصاً تقویت باه و دماغ
بسم در شیر و در دو غلظت درجه اولیه را بعد از آب و خاس که عین و س که برادر گاه به عرض ساد و ض بکر
و آب او که که برادر یک هفته خوب تحقیق بایستد و میباید که پیش از آن در مسکه یا در پاشا نشاند
بسم شیر گاوی پاشا نشاند تحقیق سوم تقویت باه و دماغ و رخ و زبان و سوزاک و سبب آن طبقات نسوج و ریه و
سبب و فسادات درجه اولیه را بعد از آب و خاس که عین و س که برادر گاه به عرض ساد و ض بکر
و آب او که که برادر یک هفته خوب تحقیق بایستد و میباید که پیش از آن در مسکه یا در پاشا نشاند
بسم شیر گاوی پاشا نشاند تحقیق چهارم تقویت باه و دماغ و رخ و زبان و سوزاک و سبب آن طبقات نسوج و ریه و
سبب و فسادات درجه اولیه را بعد از آب و خاس که عین و س که برادر گاه به عرض ساد و ض بکر
و آب او که که برادر یک هفته خوب تحقیق بایستد و میباید که پیش از آن در مسکه یا در پاشا نشاند
بسم شیر گاوی پاشا نشاند تحقیق پنجم تقویت باه و دماغ و رخ و زبان و سوزاک و سبب آن طبقات نسوج و ریه و
سبب و فسادات درجه اولیه را بعد از آب و خاس که عین و س که برادر گاه به عرض ساد و ض بکر
و آب او که که برادر یک هفته خوب تحقیق بایستد و میباید که پیش از آن در مسکه یا در پاشا نشاند
بسم شیر گاوی پاشا نشاند



کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب



در این راه غریب لغت از لغات او زایش چندین نیکو و بخدا سپردم که در طریقه کار نقصان و افعیل میگردد
 چون شک و علم مقلم و زنجیر و قلیبا غیر مصنوعی و شناسک که درین اوقات از این و طایفه مصنوعیه غالب باشد
 حضور و غیبتش کثیر محدود خواهند نمود و غیبت ازین بیشتر است و بهیچکمال نمیرسد و نیست که تا چندین غیبت
 نیشوند. **قسم سیدوم** مرکب از جوهرین مختلفین سیوهرات لطیف و کثیف برپایند که از خودی و افعیل شود و غیبت
 ازین اصلی است و غیبت یکسره و چون مرکب از جواهرات قلیبای و فنی و غیره است و مانند سنگ و آهن
 ازینکه و توفیق و دستخیز و شناسک لهذا شک و زنجیر و علم و مرکب است از اینها از خودی و افعیل
 است مندرج در یکسره و گردانید که درین یکسره که قسم چهارم است از این که از قلیبای و فنی که از قسم ثالث مرکب
 از جوهرین لطیف و کثیف از خودی است پس احوال شریفه مشهور از خودی و افعیل از این مری و از کلاس فی سوادها و درین
 سیر تقضیت است بر جاده و معاینه.

بسم الله الرحمن الرحيم

امدادان اول از مجربات و مقبول قیاس و اساس که هندی با سوادانند از جواهرات عظیمه است
 حدانش و هندوستان و در جزیره که از طرف مشرق بود و در مدین اوقات با این احساس تیر یافت میشوند و برین انواع
 است. یکیشان مانند آتشی که از آفرینش خوانند و دیگر آنکه باندوی رنگ آتشی گیند. سوم آنکه باندوی
 سیاهی اند از آسمانی خوانند. چهارم سبزی اند از ابرجدی نامند و بنبولی شمع خام و سیاه خام نیز میباشد
 و در مجاریب مخلوقات نوشته که در دایره که در سوادیه بر روی زمین افتاده و بلند. پادشاه بزرگ کوچک
 و از قدرت اعلی بایستون است مردم پادشاه کثرت را بر این است و ان فلک اساس و این صید و بره اند و این
 زیاد و مقدار حدسی با خودی با اقلان از سواد که شود و گویند که این تفریق صید از فصل است و بخت محمد در اجوات نیز
 شده میشود و در آن مقدار حدسی بقدرت ترک کان و در سواد **گهاراجا رنجیت سنگه** صاحب
 سرکاشی پادشاه و در آنکه در هند نظریاتی که پنجاب و در طرف ساحلین ناگزیر بهر آند و با سواد صید که درین قدر حدسی
 چند گیند که در سواد و در آنکه تیرا نمانده و در سواد حدسی و در آنکه شلش و یا شلش و در آنکه شلش و یا شلش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

Scanned by CamScanner

[illegible][illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معادن پنجم

Scanned by CamScanner

بگردید و هر طریقی و قوتی با دوسک و خنده سنی و غیر بیان و ادراج حاصل و انگشت تو حقیقت و شریعتی و غیره
 فایده غریب است فایده و علم و تحقیق و تحلیلی یا به تعبیر یا به تحسین یا به تزیین یا به تخیل آن محقق و تحقیق است
تحقیق و تحلیلی اول یعنی در این وقت بعد از آنکه در وقت نشاء و غیره که خواهد باشد و نبات
 فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 یکبار در سائید و بگویند پس در شیش یا سه که شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 باید به چند که خوب و خصل گردد و بتدریج تبدیل در شیش و اگر بعد از شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 نبات و تحقیق تمام و شیشی بداند نیم سرخه تا یک ربع از آن بهره برگ پان یا یک پان یا دو سه یا چهار یا پنج یا شش
تحقیق و تحلیلی دوم مخصوص به در این وقت یا سه شریف است و شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 به شیش یا سه که شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 آنکه و خصل شود و بتدریج در وزن و اگر در وقت و شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 باید پس آنرا در وقت این شیش یا سه که شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 پس یک ربع سائید و شیشی به اندر یک ربع و اگر در وقت و شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 به شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 یا سه که شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 یا شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
تحقیق و تحلیلی سوم
 به شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 یا سه که شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 یا شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
تحقیق و تحلیلی اول یعنی در این وقت بعد از آنکه در وقت نشاء و غیره که خواهد باشد و نبات
 فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 یکبار در سائید و بگویند پس در شیش یا سه که شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 باید به چند که خوب و خصل گردد و بتدریج تبدیل در شیش و اگر بعد از شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 نبات و تحقیق تمام و شیشی بداند نیم سرخه تا یک ربع از آن بهره برگ پان یا یک پان یا دو سه یا چهار یا پنج یا شش
تحقیق و تحلیلی دوم مخصوص به در این وقت یا سه شریف است و شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 به شیش یا سه که شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 آنکه و خصل شود و بتدریج در وزن و اگر در وقت و شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 باید پس آنرا در وقت این شیش یا سه که شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 پس یک ربع سائید و شیشی به اندر یک ربع و اگر در وقت و شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 به شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 یا سه که شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 یا شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
تحقیق و تحلیلی سوم
 به شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 یا سه که شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت
 یا شرب و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت و نبات فیض از حق و شریعت

[illegible]

کسیر سوم در جرحیه معنی حکم در البق در صناعات قایم الکا

وقتی که از یک سو سر از زمین است و بر سر دیگر سر است که در بنات و در هر بنده شگفت شده باشد و آنکه کسیر
معنی عصبه است و آن را در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند
بنامه بنویسند و در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند
معنی عصبه است و آن را در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند
بنامه بنویسند و در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند

اصنعت دوم

بنامه بنویسند و در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند
معنی عصبه است و آن را در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند
بنامه بنویسند و در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند
معنی عصبه است و آن را در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند
بنامه بنویسند و در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند

اصنعت اول

بنامه بنویسند و در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند
معنی عصبه است و آن را در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند
بنامه بنویسند و در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند
معنی عصبه است و آن را در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند
بنامه بنویسند و در بنیاد بنده سفید الی کبابه و یک کباب معنی که بگوید که کتبیته و بنویسند و بنویسند و بنویسند

تغریق و تزیین **باب خالد** اگرچہ بعضے ترکیب تزیین و تزیینش دیکھو اس فن کا یہ نسخہ ہے



Al-Akseer